

فصل اول - هنر چیست؟

بچه کارایت جمانه ای مردنت بزردم آزاری حکایت
 یکی از هوک های انصاف پارسی را پرسید که از جادها که ام فاضله است که خواب
 نیم روز تا در آن یک نفس خلق را نیاز آری ظالمی رانند دیدم خم روز گتم این وقت خواب
 و آن خوابش بهتر از پندار آبخان بد زندگانی زرد بر آید
 یکی از هوک شنیدم که شبی در عشرت روز کرد بود در پایان سستی گئی گت
 ما با بجان نوشته ازین گت دم گزینک و بد اندیش و آن کس غم
 دروشی بر بست بر پاپون خسته بود گت
 ای امک با جمال تو در عالم نیست کیرم که غمت نیست غم ما نیست





هنر چیست؟

پاسخ گفتن به چنین سؤالی بدون فراهم آوردن مقدمات لازم، ممکن نیست. ما انسانها، اغلب اوقات فراغتمان را صرف انجام کارهایی می‌کنیم که فایده عملی برایمان ندارد. مثلاً داستان و شعر می‌خوانیم؛ به موسیقی گوش می‌دهیم؛ به تئاتر می‌رویم؛ از نمایشگاه‌های هنر، دیدن می‌کنیم؛ به سیر و سیاحت و دیدن مناظر و بناهای عالی می‌پردازیم و... این امور همچنانکه گذشت برای انسان فایده عملی در بر ندارد. مثلاً با خواندن شعر و داستان وضع اقتصادی ما بهبود نمی‌یابد؛ با گوش کردن به موسیقی، تن پوش ما فراهم نمی‌شود؛ با سیر و سیاحت و دیدن بناهای عالی، درد ما دوا نمی‌شود. با این همه، چنین اموری را با شور و شغف بی می‌گیریم. چرا؟

شاید نخستین و ساده‌ترین پاسخ این باشد که چنین اموری را به خاطر لذت‌یابی از آن انجام می‌دهیم چرا که همه موارد ذکر شده به نوعی حس زیبایی‌شناسی و لذت‌طلبی ما را ارضا می‌کنند. اما چنین پاسخی کامل و کافی نخواهد بود. چرا که راه‌های بسیاری برای لذت‌جویی وجود دارد. می‌توانیم با خوردن غذایی لذیذ یا با قدم زدن در هوای مطبوع به این حس خود پاسخ دهیم. بی‌شک مسأله دیگری در میان است. زمانی که داستانی را می‌خوانیم، به موسیقی گوش می‌دهیم و یا به نمایشگاه هنر می‌رویم، واکنش ما صرفاً احساس لذت یا شادمانی نیست. اغلب می‌خواهیم تجربه و حال خود را تحلیل کنیم؛ درباره‌اش حرف بزنیم؛ توجه دیگران را به برجستگی‌های خاصی از داستان، موسیقی و یا تصاویر، جلب کنیم. گاهی در داوری‌های خود دست به مقایسه می‌زنیم؛ مثلاً برخی آثار داستانی را بر برخی دیگر ترجیح می‌دهیم. نقاشی‌های فلان نقاش را بر دیگری برتری می‌دهیم. اشعار این شاعر را بر اشعار فلان شاعر برتری می‌نهیم. در چنین اظهارنظرهایی تنها درباره میزان لذتی که به دست می‌آوریم، صحبت نمی‌کنیم. چرا که مثلاً آثار نویسنده، نقاش و شاعر خاصی نیز

لذت بخش است با این همه آیا تنها از روی خودخواهی است که یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهیم؟ برای پاسخ‌گویی به این سؤالات دو راه وجود دارد: یکی آن که به جای تفحص در آثار هنری مورد تحسینمان، علاقه و اعتنایی را که به این اشیا پیدا می‌کنیم، بررسی کنیم. چه بسا اشیای هنری و زیبا، هیچ خصوصیت ویژه‌ای نداشته باشند بلکه تنها علاقه‌ی زیباشناسانه و ویژه‌ای در میان باشد علاقه‌ای که ما اساساً به آثار هنری مورد نظرمان معطوف می‌کنیم و البته به هر چیز دیگری که موافق میلمان باشد می‌توان معطوف کرد. وارد شدن به چنین بحثی، به دلیل ورود به مبحث روان‌شناسی مخاطب، مجالی خاص و فراخ می‌طلبد که از عهده‌ی این کتاب خارج است.

راه دوم آنکه بگوییم همه‌ی آثار هنری وجه مشترکی دارند که آنها را به طرز خاصی ارزشمند می‌سازد. مثلاً یک غزل زیبا، یک قطعه موسیقی روح‌انگیز، یک تابلوی نقاشی چشمگیر و یک تندیس با شکوه همه در چیزی مشترک‌اند و همان چیز است که سبب علاقه‌ی ما بدانها می‌شود. این «چیز» – هر چه هست – آثار نازل از نظر هنری، آن را یا ندارند یا بسیار کم دارند. برای تبیین وجه اشتراک آثار هنری به طرح سؤالی می‌پردازیم شاید همه‌ی ما برخی مصداقهای هنری را دیده و درک کرده باشیم. مثلاً یک غزل زیبای حافظ، مولانا یا سعدی را خوانده‌ایم، مجسمه‌ی فردوسی را که در میدان فردوسی تهران نصب شده دیده‌ایم. به تماشای عمارت مسجد شیخ‌لطف‌الله در اصفهان، نشستیم. به قطعه آهنگ زیبایی که ساخته‌ی دست آهنگسازی ماهر نظیر بتهوون است، گوش فرا داده‌ایم. تابلو نقاشی زیبایی را تماشا کرده‌ایم. حال، سؤال این است که بین این پدیده‌ها و مصداقهای هنری چه وجه یا وجوه اشتراکی وجود دارد؟ چه عنصر مشترکی در آنها یافت می‌شود که ما از همه‌ی آنها به عنوان نمونه‌های هنری یاد می‌کنیم. تلاش در یافتن پاسخ صریح و قطعی برای این پرسش، کاری عبث و بیهوده است اما با اندکی تسامح و توسعه، می‌توان به عناصر و عواملی اشاره کرد که به ما در فهم این مطلب یاری می‌دهد. اینک به بیان برخی وجوه مشترک این هنرها اشاره می‌کنیم.

الف. نخستین وجه مشترک این پدیده‌های هنری، آن است که عنصر اصلی و اساسی تشکیل‌دهنده‌ی آنها تخیل است. برخی محققان، هنر را تقلید از طبیعت دانسته‌اند و می‌گویند هنرمند آینه‌ای را در برابر طبیعت می‌گیرد و وهمی از واقعیت، نسخه‌ای از یک نسخه و کالایی در سطح نازل به وجود می‌آورد. اینان هر چند به عنصر دقیق و درستی اشاره کرده‌اند با این همه، از یک نکته غفلت ورزیده‌اند که هنرها حتی در نازلترین سطح آن، عین واقعیت بیرونی نیستند و هنرمند، بی‌شک از تخیل خود رنگی بر آنها زده است. این نکته زمانی بیشتر آشکار می‌شود که ما مصداقهای هنری را در نظر بگیریم که هنرمندان، حالات عاطفی و وجدانی و احساسی انسان مثل خشم، اضطراب، عشق و... را ارائه کرده‌اند. بنابراین می‌توان گفت که عنصر اصلی و اساسی شاهکارهای هنری را «تخیل»

هنرمند (اعم از شاعر، نویسنده، نقاش، پیکرتراش و آهنگساز) تشکیل می‌دهد. مناسب است در اینجا شعری از یک شاعر بیابوریم تا نشان داده باشیم که تخیل هنرمندان شاعر تا چه حد در شکل‌گیری آن تأثیر داشته است:

در کار که کوزه‌گری ز قلم و دوش دیدم دو هزار کوزه‌گویا و خموش
 ناله ز میان یکی برآورد خروش کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه‌فروش

(خیام‌نیش بوری)

مشاهده می‌کنید که خیام از واقعیتی بیرونی، چنان صحنه و تصویر خیال‌انگیزی آفریده است که با عین واقعی و بیرونی آن بسیار تفاوت دارد. در این جهان ذهنی و خیالی، «کوزه» به سخن درمی‌آید و خروش بر می‌دارد و از امری فلسفی (مرگ حتمی انسانها) پرسش می‌کند. همچنین است جهانی که نقاش به مدد تخیل خود و با استفاده از خط و رنگ و بوم می‌آفریند و حالات عاطفی متنوع و متعددی چون مهر، لطف، قهر، خشم، اضطراب، عشق، تفاهم، عزت و مفاهیم بی‌شمار دیگر را القا می‌کند. آهنگساز نیز تخیل پویای خود را با صوت و نت می‌آمیزد و احساس و عاطفه خود را به شنونده می‌رساند.

البته ابزارهای خیال‌آفرینی هر رشته هنری با رشته دیگر متفاوت است. برخی هنرها، ابزارهای متنوع‌تری در اختیار دارند برای مثال ابزارهای تخیل ادبی بسی بیشتر از هنرهای دیگر است تا جایی که بسیاری از مفاهیم و احساسهایی که با هنرهای دیگر قابل بازسازی و تصویر نیستند در ادبیات به کمک واژه‌ها و ترکیبها ساخته و ارائه می‌شوند.

خلاصه کلام آنکه همه پدیده‌های هنری از تخیل سازنده آن رنگ می‌گیرند؛ از این رو، مخاطب چنین پدیده‌هایی نیز باید از تخیلی قوی و پویا بهره‌مند باشد تا به درک لازم و مناسب از آن دست یابد. ب. وجه اشتراک دیگر این پدیده‌های هنری آن است که همه آنها از احساس و عاطفه آفریننده آن سرچشمه می‌گیرند نه از تفکر منطقی و عقلانی او. یعنی رابطه‌ای که میان اجزای تشکیل دهنده یک اثر هنری برقرار است یک رابطه منطقی و ریاضی وار نیست و چیزی که یک اثر هنری القا می‌کند عاطفه آفریننده آن است نه دریافت عقلی او. تولستوی در کتاب «هنر چیست؟» چنین نظریه‌ای را ارائه می‌دهد و می‌گوید: «هنر، سرایت دادن و اشاعه احساس است. هنرمند راستین، هم عاطفه را فرامی‌نماید و هم آن را برمی‌انگیزد. هنرمند از طریق هنر خود مخاطبانش را به احساسهایی مبتلا می‌کند که خود تجربه کرده است.» تولستوی در این نظریه بر نقش هنر به عنوان ارتباط بین هنرمند و مخاطبان او تأکید

می‌ورزد و بسیار اهمیت می‌دهد که درک هنر را از شناخت و فعالیت عقلی جدا کند. با این همه، هنرها عواطف را به‌طور مستقیم به ما القا نمی‌کنند. مثلاً موسیقی غمگین ما را به گونه‌ای غمگین نمی‌سازد که خبر مرگ یکی از آشناپانمان ما را غمگین می‌کند بلکه بیشتر حالت احساس غم را برای ما مجسم می‌کند و موجب می‌شود به شیوه‌ای خاص، آزاد از تعلق، و زیباشناسانه، احساس غم کنیم. یک قطعه شعر عاشقانه به ما امکان می‌دهد که حالت عاشق بودن و احساس عشق را به تصور آوریم.

در این موارد، برای درک عاطفه موجود در یک موسیقی یا یک قطعه شعر خاص، ما به کمک ابزارهای بیانی، یعنی نتها و صوتها، کلمات و ترکیبها، به حالت عاطفی موجود در ورای آنها پی می‌بریم. نویسنده، شاعر، نقاش و موسیقیدان، در حقیقت با ابزارهایی که در اختیار دارند وضعیتی را ترسیم می‌کنند تا به مدد آن، ما را به عاطفه خود سوق دهند.

در اینجا نیز شبیه آنچه در بخش نخست گفته شد، آنچه مخاطب آثار هنری را برای درک و دریافت عاطفه موجود در این آثار یاری می‌دهد، احساس مشترک و تخیل نیرومند است. مخاطبان، باید مخیله خویش را به کار گیرند تا آنچه را آفریننده اثر ایجاد کرده، نزد خود احساس کنند. میزان درک و دریافت مخاطب از احساس هنرمند به میزان ارتباط او با هنرمند مربوط می‌شود. مخاطب یک اثر، هرچه بیشتر آن را مورد بررسی قرار دهد و با آن مانوس باشد، به لایه‌های بیشتری از احساس هنرمند دست خواهد یافت. برای مثال، گاهی شنیده‌ایم کسانی می‌گویند ما از ادبیات معاصر یا شعر نو چیزی نمی‌فهمیم و یا اساساً آن را تخطئه می‌کنند. علت عمده این امر، بدون در نظر گرفتن میزان توانایی شاعر در تصویر وضعیت عاطفی خود، شاید آن باشد که اولاً، مخاطبان این آثار کمتر خود را در معرض چنین آثاری قرار می‌دهند و کمتر به انس و آشنایی با فضای عاطفی و احساسی آن می‌پردازند. دوم اینکه اینان به قدر کافی از نیروی تخیل خود بهره نمی‌گیرند.

سخن آخر اینکه، چون آثار هنری از عاطفه و احساس هنرمندان سرچشمه می‌گیرد با احساس و عاطفه مخاطبان نیز قابل دریافت است. کسی که با ابزارهای استدلالی و عقلانی به تشریح و تبیین آثار هنری می‌پردازد درست وضعیت کسی را دارد که می‌خواهد مباحث و فعالیت‌های عقلی را با احساس خود توضیح دهد.

ج. چند معنایی بودن و منشور ماندنی، وجه اشتراک سوم تمام آثار هنری است. این جنبه از خصایص آثار هنری، در واقع از دو ویژگی قبلی، که پیش از این برشمردیم، نتیجه می‌شود. بدین معنی که هر پدیده‌ای که عنصر اصلی سازنده آن «تخیل» و «عاطفه» آفریننده آن باشد بی‌شک نمی‌تواند مفهوم و معنایی قالبی و منجمد داشته باشد. از این‌روست که هر کس در برابر آثار هنری، دریافت و

استنباط خاصی دارد. البته این به معنی بی ضابطه بودن و بی منطق بودن این آثار نیست بلکه منظور آن است که این قبیل آثار، منطق خاص خود را دارند منطقی که با منطق استدلالی فاصله بسیار دارد. کلیه آثار هنری از جمله شعر، موسیقی، نقاشی، پیکر تراشی و... تأویل پذیرند. یعنی هر کس بسته به میزان انس و اطلاعش از آن هنر، می تواند دریافت و برداشتی داشته باشد. کسی که با شیوه های بیانی یک هنرمند و نوع نگرش او به مسایل آشنا تر است بهتر می تواند در زوایای مفاهیم ذهنی او نفوذ کند و احساس و تخیل او را دریابد. به عنوان مثال، کافی است در غزلهای حافظ دقت کنیم. این اشعار چند دهه پس از سروده شدن، مورد توجه و دقت اهل هنر قرار گرفته و از آن زمان تاکنون هر کس بر حسب میزان آشنایی و الفتش با ذهن و زبان حافظ، به تفسیر و توضیح اشعار او پرداخته است. از این رو، درباره آثار هنری، نمی توان به طور قطع و یقین نظری را پذیرفت و نظر دیگر را مطلقاً مردود دانست.

آثار هنری حکم منشوری را دارند که از هر زاویه، چشم انداز متفاوتی را عرضه می کنند و مجموعه این چشم اندازها، تصویری کلی و جامع از منشور را به دست می دهند. از میان هنرها، ادبیات بیشتر از همه تأویل پذیر است. گاه اتفاق می افتد که در تفسیر یک متن - شعر یا تر - تأویلهای متفاوت و گاه متضادی ارائه می شود. یکی، تعبیری عارفانه می کند، دیگری تفسیری عاشقانه دارد، سومی از دیدگاه جامعه شناسی بدان می نگرد و همین طور چهارمی که ممکن است برای آن، هیچ مفهوم خاصی قائل نباشد. همین حکمها، گاهی درباره آفرینندگان آثار هنری نیز صادر می شود و ما زمانی که جزم اندیشی و قطعی نگری را درباره این آثار کنار بگذاریم می توانیم از تأویلهای متنوع لذت بیشتری ببریم.